

Soltan Valad's mystic use of allusions and Quranic concepts in his sonnets*

Dr. Davood Vaseghi Khondabi¹

Postdoctoral researcher of Persian language and literature, Yazd University

Dr. Mahdi Maleksabet

Professor of Persian literature, Yazd University

Abstract

Baha Soltan Valad is one of the prominent mystics and a pioneer of Molavi's school of thought who could preserve and develop his father's school of thinking by explaining it and organizing Moulaviyeh chain. He not only was the commentator of Moulavi's thought but also gained so much experience in mysticism, which have particular reflection in his works. A thorough contemplation of his works shows that he was deeply influenced by the Quran. Soltan Valad considered himself as a commentator of the Quran and believed that he was able to unravel the Quranic verses and unveil their mystic meanings. This was because of his practical self-purification, understanding of the value of subjugation to God and reaching the threshold of divine domain. Even in his sonnets, he has Quranic speech and explains many of the mystic and religious facts by referring to the verses of the Quran. In this study, the authors investigate Soltan Valad's allusions to and concepts borrowed from the Quran. The results of the study show that the verses of the Book have been widely used in his sonnets in line with his thoughts, and he has sometimes interpreted them. He makes use of the anecdotes of prophets to explain the principals of mystic deeds. In many cases, he compares himself with grand prophets and adapts the events of his time to those of the prophets.

Keywords: Sonnets, Soltan Valad, Quran, Allusion, Adaptation, Mystic function.

* Date of receiving: 2019/11/23

Date of final accepting: 2020/05/07

- email of responsible writer: d.vaseghi@gmail.com

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیست و یکم، زمستان ۱۳۹۹، شماره ۴۷
صفحات ۸۴-۴۱

کارکردهای عرفانی تلمیحات و اقتباس‌های قرآنی سلطان‌ولد در

عرصه غزل*^۱

(مقاله پژوهشی)

دکتر داوود واثقی خوندابی^۱

پژوهشگر پسادکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

دکتر مهدی ملک ثابت

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

چکیده

بهاء‌الدین سلطان‌ولد یکی از عرفای اندیشمند و از اقطاب طریقه مولویه محسوب می‌شود که توانست با تشریح و تبیین کلام پدرش مولانا و همچنین انتظام سلسله مولویه، از مکتب فکری خداوندگار محافظت کند و موجبات گسترش آن را فراهم نماید. وی نه تنها شارح اندیشه مولوی است، بلکه در عرصه عرفان به تجارب نابی دست یافته که در آثارش تبلوری خاص دارد.

غور در آثار او بیانگر این حقیقت است که وی تأثیر شگرفی از قرآن کریم پذیرفته است. سلطان‌ولد خود را مفسر قرآن می‌داند و معتقد است به علت سلوک عملی در راه حق و ادراک مرتبه فنا فی الله و قدم گذاشتن بر آستان بقای الهی می‌تواند از غوامض ودایع الهی پرده بردارد و معانی بکر آیات قرآن را آشکار سازد. وی حتی در عرصه غزل‌سرایی نیز گفتمانی قرآنی دارد و بسیاری از دقایق عرفانی و دینی را با اتکا به کلام وحی تفسیر و تشریح می‌کند.

نگارندگان در این جستار که مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و با شیوه توصیفی-تحلیلی است، کارکردهای عرفانی تلمیحات و اقتباس‌های قرآنی سلطان‌ولد را در عرصه غزل بررسی می‌کنند. نتیجه این پژوهش ما را به این نکته رهنمون می‌شود که استفاده از آیات وحی در غزلیات سلطان‌ولد بسامد بالایی دارد و ولد از آنها همسو با منظومه فکری و معرفتی خود بهره می‌گیرد و گاهی به تأویلشان می‌پردازد. وی از

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۹/۰۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: d.vaseghi@gmail.com

حکایات پیامبران نیز برای تبیین اصول و مبانی سلوک عرفانی استفاده می‌کند و در بسیاری از موارد، خود را با انبیای عظام مقایسه می‌کند و حوادث زمان آنها را با حوادث زمان خود وفق می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: غزلیات سلطان‌ولد، قرآن، تلمیح، اقتباس، کارکرد عرفانی.

۱- مقدمه

بهاء‌الدین محمد (۶۲۳-۷۱۲ ه.ق.)، معروف به سلطان‌ولد و متخلص به «ولد»، فرزند ارشد مولانا جلال‌الدین محمد بود که از نظر خُلق و خُلق شباهت بسیاری به پدرش داشت و خداوندگار خطاب به او می‌گفت: «أَنْتَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا» (سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۲۰). مردم سلطان‌ولد را به علت شباهت ظاهری بسیار به پدرش مولانا و فاصله اندکی که از نظر سنی با او داشت، برادر وی می‌پنداشتند. افلاکی گوید: «در هر محفلی و مجمعی که بودی، به پهلوی پدر خود نشستی و در اوان جوانی اغلب مردم را ظن آن بودی که مگر برادر مولاناست» (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷۸۵).

سلطان‌ولد در زمره مشایخی است که مصاحبت بزرگانی چونان برهان محقق ترمذی، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی و ... را درک کرد و از فیض همنشینی و متابعت آنها به مقامات والایی دست یافت. وی همچنین از عنایات بی‌نهایت پدر خود برخوردار بود و با موهبت‌های بی‌کران او به مدارج بسیار بالایی در عرصه طریقت رسید و در حقیقت وارث علم مولانا شد.

سپهسالار قدرت علمی و روحانی بهاء‌الدین سلطان‌ولد را اینگونه توصیف می‌کند: «در جمیع علوم رسمی، دریایی بود بی‌کرانه و در معارف و حقایق قدسی پادشاهی بود بی‌مثل و نشانه. هرگاه که در بیان را به الماس مرجان‌وش زبان در حقه یاقوت دهان سفتی به یکبار مشکلات مبهم و رموز درهم عالمیان را از آیین زنگ گرفته درون هریک مشاهده کرده، حل فرمودی و سرّ حقایق و لبّ دقایق را به براهین قاطع و دلایل واضح

بر همه حضار روشن و هویدا گردانیدی. فضلا و علمای ملت را انگشت حیرت در دهان خجالت بازماندی» (سپهسالار، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

سلطان‌ولد که خود را وارث بزرگان طریقه مولویه و خلف صادق پدرش خداوندگار می‌دانست سعی می‌کرد تمام تلاش خود را برای تشریح مبانی تفکر بزرگان این مکتب خصوصاً پدرش به کار برد. به اعتقاد وی سخنان مولانا به اندازه‌ای عمیق است که هر کسی را یارای درکشان نیست: «همچنان مگر حضرت سلطان‌ولد روزی فرموده باشد که سخنان شما (مولانا) را بایزیدی باید فهم کند؛ فرمود که نی نی بهاءالدین یاران ما به آن راضی نشوند» (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۳۵).

سلطان‌ولد اولین کسی بود که به تقلید از پدرش، آثاری را مانند دیوان اشعار، مثنوی‌های سه‌گانه (ابتدائیه، رباب‌نامه و انتهائیه) و مجموعه معارف آفرید. افلاکی در مورد آثار ولد آورده است: «سه مجلد مثنویات و یک جلد دیوان انشاد فرمود، از معارف و حقایق و غرایب اسرار، عالم را پر کرد و بسی بلیدان کودن را عارف عالم و عالم عامل گردانید و جمیع کلام والد خود را با امثال عجیب و نظایر بی‌نظیر بیان و تقریر کرد» (همان، ج ۲: ۸۰۴).

همانگونه که اشاره شد، سلطان‌ولد دفتر شعری دارد که آن را به تقلید از دیوان کبیر مولانا سروده است. در دیوان سلطان‌ولد غزلیات زیبایی وجود دارد که رنگ و نمایی از دیوان کبیر را به نمایش می‌گذارند. سلطان‌ولد با تأثیر از کلام وحی و احادیث پیامبر (ص) و بزرگان دین به شرح و تبیین مفاهیم عرفانی می‌پردازد و از اسرار والای عرفانی پرده بر می‌دارد. آشنایی عمیق ولد با معارف قرآنی - روایی ریشه در محیط پر بار خانوادگی و تربیت دینی وی دارد. او در خانواده‌ای به دنیا آمد که بزرگانش از عالمان دین بودند و تحت ارشاد و سرپرستی افرادی قرار گرفت که در عرصه علوم قرآن و حدیث و الهیات و ... از صاحب‌نظران محسوب می‌شدند؛ پس بی‌دلیل نیست که به

کارگیری آیات و احادیث در غزلیات او از بسامد بالای برخوردار است و از خصوصیات سبکی وی محسوب می‌شود.

بررسی کارکردهای عرفانی تلمیحات و اقتباسهای قرآنی سلطان‌ولد در عرصه غزل از دغدغه‌های این جستار است؛ نگارندگان پس از توضیحی کوتاه در خصوص تلمیح و اقتباس، به صورت توصیفی-تحلیلی به بررسی و نقد کاربرد آیات قرآن در غزلیات سلطان‌ولد می‌پردازند.

۱-۱- پیشینه تحقیق

در خصوص تلمیح و اقتباس در ادبیات فارسی تحقیقات درخوری انجام شده است؛ به گونه‌ای که همه آثار که در مبحث بدیع نگارش گردیده، بخشی را به این مبحث اختصاص داده‌اند. البته در این مورد آثار مستقلی نیز تألیف شده است؛ سیروس شمیسا در کتاب «فرهنگ تلمیحات» (۱۳۶۶) پس از تعریف تلمیح و انواع آن، تلمیحات اسلامی و تلمیحات ایرانی را بررسی می‌کند. محمدجعفر یاحقی در کتاب «فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی» (۱۳۷۹) به نحو مبسوطی، اساطیر ایرانی و غیر ایرانی را توضیح داده است. تقی پورنامداریان نیز در کتاب «داستان پیامبران در کلیات شمس» (۱۳۸۵) پس از اشاراتی به داستانها و حکایات مربوط به پیامبران در شعر درباری، شعر مذهبی و ... به تحلیل حکایات پیامبران در کلیات شمس پرداخته است.

در مورد تلمیح و اقتباس در شعر شاعران زبان فارسی، مقاله‌هایی نیز به نگارش درآمده است؛ جلیل مشیدی در مقاله «نگاهی به برخی از تلمیحات توحیدی و نبوی در شعر کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی» (۱۳۸۴)، یکی از خلاقیت‌های هنری کمال‌الدین اسماعیل را کاربرد تلمیحات توحیدی و نبوی دانسته، معتقد است که او از کشف‌الاسرار میبیدی تأثیر پذیرفته است. مصطفی عرفانی و مهدی ماحوزی در مقاله «جایگاه تشبیهات تلمیحی در ساختار غنایی شعر استاد حمیدی شیرازی» (۱۳۹۱)، برجسته‌سازی‌های

حمیدی شیرازی را در عرصه تصاویر شعری با استفاده از عناصر تلمیحی، مذهبی، عاشقانه و تاریخی نشان داده‌اند. امیدوار عالی محمودی و سید مهدی نوریان و محمد فشارکی در مقاله «بررسی تلمیح و اقتباس مضامین قرآنی و احادیث نبوی در مثنوی نه سپهر امیرخسرو دهلوی» (۱۳۹۶)، شعر امیر خسرو را ملهم از آیات قرآن و احادیث می‌دانند و معتقدند که وی نماینده زبان و ادبیات فارسی در سرزمین هند است.

رضا غفوری در مقاله «دفتر دلگشا و تلمیحات شاهنامه‌ای آن» (۱۳۹۶)، بر این باور است که صاحب شبانکاره‌ای به قهرمانان شاهنامه و سرگذشتشان اشاره کرده و شاهان و بزرگان زمان خود را به آنان تشبیه نموده است. محمد خاکپور در مقاله «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرفات وی در آن» (۱۳۹۶)، آشکار می‌کند که صائب تبریزی به تلمیحات سامی اهمیت بیشتری می‌دهد و معارف و عناصر مکتب تشیع در شعر او تبلور خاصی دارد. حسن شعبانی آزاد و احمد رضا یلمه‌ها در مقاله «بررسی تأثیر مضامین قرآنی در دیوان شعر ابراهیم گلشنی بردعی» (۱۳۹۷)، با بررسی تضمین، تلمیح و اقتباس در دیوان اشعار ابراهیم گلشنی بردعی، معتقدند که وی از قرآن کریم بسیار تأثیر پذیرفته است و بیشتر تلمیحات او مربوط به داستانهای پیامبران است.

اما اگر چه پژوهش‌های بسیاری در زمینه تلمیح و اقتباس در آثار بزرگان ادب صورت گرفته است، جستاری که کارکردهای عرفانی تلمیحات و اقتباس‌های قرآنی را در غزلیات سلطان‌ولد بررسی کند، انجام نشده است و این پژوهش می‌تواند نقش صنعت تلمیح و اقتباس را در غزلیات ولد آشکار و نگاه قرآن‌مدارانه او را در تبیین مسائل حکمی - عرفانی بررسی و تحلیل کند.

۲- تلمیح و اقتباس

تلمیح در مصدر تفعیل و از ریشه «لَمَحَ، يَلْمَحُ، لَمَحًا و لَمَحَانًا» (زبیدی، ۱۴۱۴.ق.)، ج ۴: ۱۹۴) است. در لسان العرب آمده: «لَمَحَ إِلَيْهِ يَلْمَحُ لَمَحًا و أَلْمَحَ: اختلاس النظر؛ و

قال بعضهم: لَمَحَ نَظْرٌ وَ أَلْمَحَهُ هُوَ، وَ الْأَوَّلُ أَصَحُّ. الْأَزْهَرِيُّ: أَلْمَحَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ وَجْهِهَا إِلْمَاحاً إِذَا أَمَكَنْتَ مِنْ أَنْ تُلْمَحَ، تَفْعَلُ ذَلِكَ الْحَسَنَاءُ تُرِي مُحَاسِنَهَا مِنْ يَتَصَدَّى لَهَا ثُمَّ تُخْفِيهَا. وَ اللَّمْحَةُ: النَّظْرَةُ بِالْعَجَلَةِ؛ الْفَرَاءُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: كَلَّمَحَ بِالْبَصْرِ؛ قَالَ: كَخَطْفَةِ الْبَصْرِ. وَ لَمَحَ الْبَصْرُ وَ لَمَحَهُ بِبَصْرِهِ، وَ التَّلْمَاحُ تَفْعَالٌ مِنْهُ، وَ لَمَحَ الْبَرْقُ وَ النُّجْمُ يَلْمَحُ لَمْحاً وَ لَمَحَاناً: كَلَمَعَ. وَ بَرَقَ لِأَمَحٍ وَ لَمُوحٍ وَ لَمَاحٍ» (ابن منظور، ۱۴۱۴هـ.ق، ج ۲: ۵۸۴).

واژه تلمیح در لغت فارسی به معنای «نگاه تند»، «چشم بر هم زدن»، «اختلاس نظر»، «باز شدن چشم به سوی چیزی» و ... آمده است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۶: ۲۰۵).

پژوهشگران عرصه بلاغت در خصوص تلمیح تعاریفی را بیان کرده‌اند؛ صاحب البدیع گوید: «در اصطلاح آن است که در نظم یا نثر اشاره به واقعه یا قصه یا مثل و مانند آن کنند» (عبدالعظیم خان، ۱۳۰۸: ۳۱). شمیسا تلمیح را اشاره به داستانی در کلام می‌داند که دو ژرف‌ساخت تشبیه و تناسب داشته باشد: «اشاره به داستانی در کلام است و دو ژرف‌ساخت تشبیه و تناسب دارد؛ زیرا اولاً، ایجاد رابطه تشبیهی بین مطلب و داستانی است و ثانیاً، بین اجزای داستان، تناسب وجود دارد» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۲۱).

کزازی در خصوص آرایه تلمیح، چنین آورده است: «آرایه‌ای است درونی که سخنور بدان، سخت کوتاه از داستانی، داستانی (مثل)، گفته‌ای و هر چه از این گونه سخن در میان می‌آورد. و آن داستان یا داستان یا گفته را به یکبارگی در ذهن سخن دوست بر می‌انگیزد» (کزازی، ۱۳۷۳: ۱۱۰).

در کتاب علم البلاغه آمده است: «تلمیح آن است که گوینده در نظم یا نثر برای اثبات مطلب خود به آیه و حدیث یا مثل یا قصه مشهوری اشاره نماید» (زاهدی، بی‌تا: ۳۸۶). تقوی تلمیح را اشاره به آیه قرآن یا حدیث، شعر یا مثل سائره دانسته است: «(تلمیح) عبارت است از اینکه اشاره شود در طی کلام به آیه‌ای از قرآن و حدیث یا شعر مشهور یا مثلی مشهور یا قصه معهود بدون ذکر آنها» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۵۹). همایی

نیز بر آن است که تلمیح «در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستان یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند» (همایی، ۱۳۸۲: ۳۲۸).

در مجموع، می‌توان گفت تلمیح به آرایه‌ای اطلاق می‌گردد که گوینده در ضمن گفتار خود به آیه یا حدیث یا شعر یا مثلی و یا داستان و رویدادی اشاره نماید. اقتباس در لغت به معنای «پرتو نور و فروغ گرفتن»، «آتشی که به دست می‌آید و در دسترس هست»، «طلب آتش» و ... است (ر.ک: همایی، ۱۳۸۲: ۳۸۳؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۱۷) و به طور استعاری برای خواستن و طلب علم و هدایت نیز به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۱۷). در لسان العرب آمده است: «الْقَبَسُ: النار. و الْقَبَسُ: الشُّعْلَةُ مِنَ النَّارِ. وَ فِي التَّهْذِيبِ: الْقَبَسُ شُعْلَةٌ مِنَ نَارٍ تَقْتَبَسُ مِنْهَا مُعْظَمٌ، وَ اقْتَبَسَهَا الْأَخْذُ مِنْهَا. وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: بِشِهَابٍ قَبَسٍ: الْقَبَسُ الْجَدْوَةُ، وَ هِيَ النَّارُ الَّتِي تَأْخُذُهَا فِي طَرْفِ عُودٍ. وَ فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ، رَضِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ: حَتَّى أُورِيَ قَبَسًا لِقَابِسٍ» (ابن منظور، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۶: ۱۶۷).

اقتباس در نزد اهل بلاغت آن است که گوینده آیه یا حدیثی یا قسمتی از آنها را در گفتار خود بگنجانند. به دیگر سخن، «هر گاه آیه‌ای از قرآن کریم یا حدیثی را به طور کامل یا با اندک تغییری در شعر و نثر بیاورند، آن را اقتباس خوانند» (صادقیان، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

در تفاوت تلمیح و اقتباس، چنین آورده‌اند: «تلمیح آن است که در ضمن کلام، اشاره‌ای لطیف به آیه قرآن یا حدیث و مثل سایر یا داستان و شعری معروف کرده، و عین آن را نیاورده باشند، اما در اقتباس شرط است که عین عبارت مورد نظر، یا قسمتی از آن را که حاکی و دلیل بر تمام جمله اقتباس شده باشد، بیاورند» (همایی، ۱۳۸۲: ۳۶۸).

۳- تلمیحات و اقتباس‌های قرآنی

همانطور که ذکر شد، تلمیح و اقتباس از آیات و قصص قرآنی در غزلیات ولد بسامد بالایی دارد که در ادامه به صورت مجزا به آنها پرداخته می‌شود:

۳-۱- تلمیح به آیات قرآن

در این بخش مبحث تلمیح به آیات قرآنی بررسی و کارکردهای عرفانی آن تحلیل می‌گردد.

۳-۱-۱- تلمیحات قرآنی مربوط به سلوک عرفانی

از آنجا که مباحث «سیر الی الله» و «سیر فی الله» در منظومه فکری سلطان‌ولد جایگاه برجسته‌ای دارند، وی از بسیاری آیات قرآن برای تبیین این مفاهیم بهره برده است.

۳-۱-۱-۱- مبارزه با نفس اماره

سالک زمانی می‌تواند به سرچشمه وصال حضرت معشوق برسد که شیطان درونی خود را سرکوب کرده باشد؛ با این تمهید مبارزه با نفس و سرکوب کردن صفات بشری از اصول مهم سلوک در راه حق است.

۳-۱-۱-۱- اشاره به آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه/۵). «رحمان بر عرش مستوی شد».^۱

در منظومه فکری سلطان‌ولد، عرش، دل انسان است (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۳۱۶) و این گفتار ریشه در تفکر مولانا (ر.ک: مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۲۵) و دیگر بزرگان تصوف دارد؛ عین‌القضات همدانی گوید: «دریغا این رحمان چرا جمال به خلق نمود تا بدانستندی که «قلب المؤمن عرش الرحمن» چه باشد؟! زهی دل که صفت و اسعیت دارد! مگر سهل عبدالله از اینجا گفت که «القلب هو العرش و الصدر هو الكرسي» گفت: عرش دل باشد و صدر کرسی» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۱۴۷).

ولد با تلمیح به آیهٔ فوق به یکی از مهمترین آموزه‌های تصوّف که همانا مبارزه با شیطان درونی است، اشاره و تأکید می‌کند که دل منظری روحانی است که جایگاه معشوق برین است، نه دیو هوا. بنابراین سالک باید مألوفات دنیوی را یکسو نهد و صفات نکوهیده را ترک کند تا بتواند سرسخت‌ترین دشمن خود را که همانا نفس اماره است، سرکوب نماید:

تخت دل آن ملک است، دیو نشسته است بر او چونکه سلیمان برسد، کشته شود دیو هوا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۸)

مبارزه با نفس در گرو عنایت الهی و همت سالک و همچنین نظر‌گیری انسان کامل است، چنانکه سلطان‌ولد در بیت فوق سلیمان (انسان کامل) را کشندهٔ دیو هوا و هوس نامیده است. وقتی دل انسان به واسطهٔ عنایت حق و خاصان درگاهش از لوث گناه پاک شود و زنگار مادیت از آن زدوده گردد، جایگاه حضرت خداوندی است و انسانی که به این مرحله رسیده، با خداوند اتحاد شأنی و نوری دارد:

دل پاک که عرش است نه بالا و نه پست است جدا نیست خدا زو چرا بند چرایید
(همان: ۱۳۱)

۱-۱-۱-۲- اشاره به آیهٔ «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه/۱۲). «من خداوند تو ام، نعلین از پای بیرون کن. تو به وادی مقدسی».

سلطان‌ولد مقصود از خلع نعلین را وانهادن خودمحموری و انانیت می‌داند و تأکید می‌کند که وصال معشوق در گرو ترک هوای نفس است:

نعلین خودی ز پا بیفکن گر طالب آن گل و گلابی
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۴۴۳)

دروازهٔ وصال حضرت پروردگار فنای الهی و مرگ اختیاری است. پس سالک باید نفس خود را کنار نهد و به آستان الهی بدون نعلین انانیت وارد گردد. ترک هستی و صفات بشری نشانهٔ سعادت است و موجب ارتقای انسان بر فلک معنوی می‌گردد.

انسان تا زمانی که در تصرف هوای نفس است، در عالم مادی باقی می‌ماند و روح او یارای پرواز به آستان معشوق حقیقی را ندارد:

خنک آن جان که رود مست و خرامان برهد از خر تن در سفر مصدر او
خلع نعلین کند وز خود و دنیا بجهد همچو موسی قدم صدق زند بر در او
(مولوی، ۱۳۶۳ الف، جزء پنجم: ۶۱)

۳-۱-۱-۲- بازگشت به اصل (وطن اصلی)

اهل عرفان در خصوص مبحث «بازگشت به اصل» بحثهای گسترده‌ای انجام

داده‌اند؛ ولد نیز از تلمیحات قرآنی برای تبیین این مفهوم بهره برده است:

۳-۱-۱-۲-۱- اشاره به آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف/۱۷۲)، «گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان و ایشان را گواه گرفت بر ایشان و گواه بر آن گرفت که ایشان را گفت نهام من خداوند شما؟ ایشان پاسخ دادند: آری تویی خداوند ما گواه بودیم بر ایشان تا نگویند روز رستاخیز که ما ازین اقرار و گواهی ناآگاه بودیم».

انسان قبل از محبوس شدن در قفس آب و گل در عالم برین از قوت و عطای خداوند برخوردار بوده است. پس اگر در این دنیا به صورت اختیاری به آستان او بازگردد، به مؤانست حضرت معشوق خواهد رسید:

هست تو را بخشش حق، هر دم از او گیر سبق بر نسق عهد قدیم، می‌خور زان قوت و عطا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۰)

یکی از مهمترین آموزه‌های اهل عرفان تحریض سالکان به بازگشت به عالم برین است: صوفیه معتقدند: «همه چیزها را بازگشت به اصل خود، که از آنجا آمد، البته خواهد بودن. و تحقیق این آن است که صورت حق هرگاه که تمام ظاهر گردد به

حیثیتی که هرچه در قوت و امکان باشد همه هویدا و آشکارا شود، چنانچه از زمان آدم - علیه السلام - تا محمد عربی - علیه الصلاة و السلام - که خاتم النبوة بود زمان اظهار آن بود. چه نبی عبارت از کسی است که وضع صورت حق تواند کرد و محمد - صلوات الله و سلامه علیه - از آن ختم انبیا شده که وضعی که او نهاده و صورتی که بدو فرود آمده تمام واقع شده، و آن صورت کامله است که اگر صورتی فرضاً از او اکمل بودی، هرکه آن بدو فروآمدی، او خاتم بودی. و کمال صورت بدان است که هیچ معنی که در کنه بی‌نهایتی و پوشیدگی پنهان بوده نگذاشته، بلکه همه را به صورتی که نماینده آن معانی باشد نموده و آشکارا کرده» (ابن ترکه، ۱۳۵۱: ۱۱۵).

سلطان‌ولد از اسیران عالم ماده می‌خواهد به یاد مجلس انس خداوند در عالم برین افتند و دنیا را رها سازند:

یاد کن آن عهد مرا، آن شکر و شهد مرا و آنچه ز من بود تو را، مملکت و کار و کیا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳:

۳-۱-۱-۲- اشاره به آیه «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (جمعه/۱)، «به پاکی می‌ستاید الله را. هر چه در آسمانهاست و در زمین آن پادشاه پاک ستوده بی‌عیب، بی‌همتا [کس با او نتوانده]. دانای راست‌کار راست دانش».

سلطان‌ولد ذکر و تسبیح مظاهر آفرینش را امری ظاهری می‌داند و به سالکان توصیه می‌کند که با گوش ظاهر پیام آنان را که همانا بازگشت به آستان الهی است، بشنوند:

ذکر خدای بشنو، پیدا به گوش می‌رو از باد و خاک و آتش، وز آب ای توانا
گویند از آن اویم، او آب و ما سبوییم در ما بین خدا را، گر عاشقی و جويا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۶)

البته، ادراک تسبیح ظاهری موجودات امری است که فقط برای افرادی که ادراک باطنی دارند، حاصل می‌شود. «به دیگر سخن، به تسبیح آنها واقف نمی‌شود، مگر کسی

که باطنش به نور ایمان نورانی شد اولاً، و به مقام ایقان رسید ثانیاً و به مرتبه عیان رسید ثالثاً. سپس به یافتن، نفس و روحش را در عین هر مرتبه و حقیقت هر موجودی حالاً ساری یافت، نه علماً و شهوداً فقط، چون سریان حق در آنها. پس به آن نور تسبیح موجودات را ادراک می‌کند و می‌شنود» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸: ۱۱۹).

سلطان‌ولد معتقد است حتی رباب نیز به تسبیح حق می‌پردازد و آواز بازگشت به عالم برین سر می‌دهد:

زان جهانهای بقا ماندم جدا گشته‌ام نالان در این دار فنا
وارهانم از چنین هجران ز جود در وصال خود رسان از لطف زود
(سلطان‌ولد، ۱۳۵۹: ۶)

۳-۱-۱-۳ رسیدن به مرتبه تمکین در سلوک

اشاره به آیه «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ» (محمد/۱۹). «می‌دان که نیست خدای مگر الله، و آمرزش می‌خواه گناه خویش را، و مردان و زنان گرویدگان را، الله می‌داند گردیدن شما [درین جهان که چون می‌گردد از حال به حال] و بنگاه شما [در آن جهان که هر کس را در کدام سرای می‌باید بود]».

سلطان‌ولد با تلمیح به آیه فوق از سالکان می‌خواهد که تلوین و دورنگی را یکسو نهند و به مقام تمکین رسند:

در لا تو چند تازی، تا کی به نفی سازی پیش آگر اهل رازی، اثبات شو در الا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۶)

اهل تمکین کسانی هستند که اوصاف بشری را از وجود خود زائل کرده و با تقرب به آستان جانان به کشف حقیقت نائل شده‌اند. غزالی تمکین را از فاضل‌ترین درجات

کاملان می‌داند (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۷۲) و قشیری آن‌را صفت اصحاب حقائق و واصلان درگاه الهی می‌شمارد (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۲۱).

۳-۱-۱-۴- گشایش معنوی در سلوک

اشاره به آیه «وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ ...» (بقره/۱۰۲). «وانگه پس‌روی کردند آن چیز را که شیاطین خواندند بر عهد و در زمان او و هرگز سلیمان کافر نبود و لکن شیاطین کافر شدند، جادوی در مردمان می‌آموزند. و نیز پس‌روی کردند آن چیز را که فرستاده آمد بر آن دو فرشته، شهر بابل نام آن دو فرشته هاروت و ماروت».

سلطان‌ولد با تلمیح به آیه فوق گشایش معنوی و فیض روحانی را اینگونه بیان کرده است:

قطره به دریا رسید، باز به ساحل برفت رسته بد از سحر باز در چه بابل برفت
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۰۷)

۳-۱-۱-۵- رسیدن به مقام مشاهده در سلوک

اشاره به آیه «وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء/۷۲). «و هر که درین جهان از حق بدیدن نابیناست، او در آن جهان نابیناست، و از نابینا گمراه‌تر».

مشاهده دیدن حق است با بصیرت و دل آگاهی به گونه‌ای که هیچ شبهه‌ای باقی نماند و مانند رؤیت به عین باشد. ارباب احول حقیقت مشاهده را منوط به یقین راستین و محبت حق - تعالی - می‌دانند: «حقیقت مشاهده بر دو گونه باشد: یکی از صحّت

یقین، و دیگر از غلبه محبت، که چون دوست اندر محل محبت به درجه‌ای رسد که کلیت وی همه حدیث دوست گردد جز او را نبیند» (هجویری، ۱۳۸۷: ۴۸۵).

در نظرگاه سلطان ولد، هر که در این دنیا جمال حقیقت را مشاهده نکند، در سرای دیگر کور برانگیخته می‌شود:

چون کور ماند اینجا، بینا نگرده آنجا بشنو ز نص اگر چه، حق قادر و غفور است
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۰۵)

۳-۱-۱-۶- بی‌اعتباری دنیا

اشاره به آیه «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت/۶۴)، «نیست زندگانی این جهانی، مگر ناکاری و بازی، و سرای پسین آن جهانی به راستی که آن پاینده است و با زندگانی، اگر ایشان دانندی ایشان را به بودید».

سلطان‌ولد با تلمیح به این آیه گوید:

گفت خدا در قرآن، هست لعب کار جهان چند روی چون طفلان، از ره جد سوی کلک
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۰۸)

البته در دیدگاه سلطان‌ولد دل‌بستگی به دنیا امری نادرست محسوب می‌شود، و گر نه صرف ثروت و مکنت برای واصلان طریقت زیانی ندارد و بسیاری از انبیا و اولیا دارای ثروت و مکنت فراوان بودند: «ولی‌ای باشد در دنیا توانگر، و باز ولی‌ای باشد از روی صورت درویش، لیکن ولایت، عشق است که بنده را با خداست. چندین پیغامبران پادشاه بوده‌اند، چو سلیمان و داود و مصطفی - علیهم السلام و چندان پیغامبران دیگر بوده‌اند درویش و فقیر. زیرا نبوت و ولایت تعلق به توانگری و درویشی ندارد. نبوت و ولایت خداشناسی است و با خدا مشغولی؛ مال و ملک مانع عشق و ولایت نیست» (همو، ۱۳۷۶: ۲۸۳).

۳-۱-۱-۷- سماع

اشاره به آیه «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (زمر/۶۸)، «و دردمند در صور، مرده بیفتد از آن آواز هر که در آسمان و زمین کس است، مگر او که خدا خواهد، پس آن گه دردمند در صور دمیدنی دیگر، آن گه ایشان بر پای خاسته باشند همگان ایستاده می‌نگرند».

ولد با تلمیح به این آیه شریفه مجلس سماع را اینگونه توصیف می‌کند:

امروز آن سرافیل، صوری دمید بی‌قیل تا چون قیامت اینجا، صد حشر و صد نشور است
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۰۴)

۳-۱-۲- تلمیحات قرآنی مربوط به توحید (وحدت وجود)

«وحدت وجود» از مهمترین موضوع‌هایی است که در عرفان اسلامی مطرح گردیده است؛ بزرگان دین و اهل عرفان هر کدام با دیدگاهی خاص به تفسیر و نقد این نظریه پرداخته‌اند؛ ولد نیز از آیات قرآن برای تبیین این مفهوم پیچیده استفاده کرده است:

۳-۱-۲-۱- اشاره به آیه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره/۱۱۵)، «و خدایراست برآمد نگاه آفتاب و فروشد نگاه آفتاب هر جا که روی دارید آنجا به سوی روی نمازگران که الله فراخ توانست و دانا».

خداوند حسن خود را در مظاهر طبیعت آشکار کرده است تا بندگان با نگاه به جلوه‌های طبیعت از ریاض حسن خداوند بهره ببرند و از پیشگاه او دور نگردند. در حقیقت همهٔ مظاهر هستی جلوه‌دهندهٔ سیمای معشوق برین هستند و هر که موی علت از دیده بزدايد و با نگاهی توأم با معرفت و بینش به آفرینش بنگرد، سیمای حضرت خداوند را مشاهده خواهد کرد:

هم نیز حسن یزدان، بی‌چون بود بنمود صنع خود را، اندر نقوش اشیاء
تا زین ورا بدانی، وز وی جدا نمائی می‌بین ورا همیشه، در طفل و پیر و برنا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۶)

۳-۲-۱-۲- اشاره به آیه «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (المؤمنون/۹۱)، «هرگز فرزند نگرفت الله - تعالی - و با او هرگز خدایی دگر نبود، که اگر ازین هر دو چیزی بودی بر یکدیگر خاستندی و هر یک با سپاه خود با یک سو جستید. و بر یکدیگر برتری جستندی، پاکی و بی‌عیبی الله را از آنچه ایشان او را به آن صفت می‌کنند».

لازمه رسیدن به توحید حقیقی، ادراک وحدت هستی است؛ زیرا همه نقوش مظهر شانی از شئون باری - تعالی - هستند:

به هر نقشی شود پیدا، اگر بی‌جا اگر درجا از این جمله یکی را بین مشو دو بین تو چون ترسا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۲۰)

عرفای وحدت وجودی معتقدند که در عالم یک هستی و وجود بیشتر نیست که از جهت تقید و تعیین به قیود اعتباریه متکثر به نظر می‌رسد. پس اصل هستی، خداست و کثرات امور اعتباری و موهومند که با وحدت هستی منافاتی ندارند.

۳-۲-۱-۲- اشاره به آیه «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ» (انعام/۷۶)، «چون شب درآمد بر وی و او می‌خداوند خویش جست از زبر ستاره‌ای دید تابان گفت که خدای من این است چون نشیب گرفت ستاره گفت ابراهیم زیرینان را و نشیب گرفتگان را دوست ندارم».

تنها خدا باقی است و سالک الی الله باید چونان حضرت ابراهیم (ع) از امور ناپایدار دست بکشد:

عشق خدا باقی است، غیر خدا فانی است از مه و خور چون خلیل، بگذر کآفل برفت
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۰۸)

۳-۱-۳- تلمیحات قرآنی مربوط به انسان کامل

بحث پیرامون «انسان کامل» و مسأله «ولایت» پس از مبحث «وحدت وجود» از مهمترین مباحث عرفان اسلامی است که این نظریه در غزلیات سلطان‌ولد تبلوری خاص دارد و وی با تلمیح به آیات قرآن نکات نغزی در این خصوص بیان کرده است:
۳-۱-۳-۱- اشاره به آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۳۰)، «نیوش تا گوئیم ای محمد آن‌گه که گفت خداوند تو فریشتگان را، من کردگار و آفریدگارم اندر زمین از پس شما در رسیده گفتند می‌خواهی آفرید در زمین کسی را که در آن تباهکاری کند، و خونها ریزد، و ما به ستایش تو تورا می‌ستاییم و به آفرینهای نیکو تورا یاد می‌کنیم. خداوند گفت فریشتگان را من آن دانم که شما ندانید».

انسان کامل خلیفه خداوند بر روی زمین است. باری «همین انسان خاکی چون به مرتبه کمال رسید، گنجینه اسرار روحانی الهی می‌شود؛ یعنی به مقام ولایت کلیه الهیه و منصب خلیفه‌اللهی می‌رسد؛ و در این مقام است که می‌تواند توده بشر را هدایت و اصلاح کند» (همایی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۶۴۹). ولد نیز انسان کامل را نایب خداوند و هادی انسانها می‌داند:

کرد خلیفه‌ای ز طین، نایب خویش در زمین تا که از او زمینیان، راه برند بر سما
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۰)

۳-۱-۲-۳- اشاره به آیه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیا/۱۰۷)، «و نفرستادیم تو را مگر بخشایشی جهانیان را».

اولیا رحمت الهی بر بندگان هستند؛ در مقالات شمس آمده است: «اکنون، امروز خود را ایشان درمی‌کشند از خدمت شیخ، که ما را تا کی فریباند شیخ؛ و سر می‌کشند. گاهی به ناز گاهی به انکار؛ و شیخ ایشان را می‌کشد، اگر در ایشان کراهتی می‌بیند، زیرا رحمت شیخ به رحمت بی‌نهایت متصل است چون آن میل شیخ نماند، ایشان رغبت کردن گیرند» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۶۱-۲۶۲).

بهاء‌الدین سلطان‌ولد نیز خود را زبده آدم و رحمت عالم می‌پندارد:
زبده آدمم بدان، رحمت عالمم بدان بهر من است هر عطا، بهر من است هر جزا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۰)

۳-۲- تلمیح به حکایت‌های قرآنی مربوط به پیامبران در جهت تبیین مفاهیم عرفانی سلطان‌ولد در غزلیات خود به حکایات و قصص قرآنی نیز اشاراتی کرده و مفاهیم عرفانی مختلفی را بیان نموده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود:

۳-۲-۱- نوح (ع)

حضرت نوح (ع) از انبیای اولوالعزم بود که بعد از حضرت ادریس (ع) به نبوت رسید (یا حقی، ۱۳۸۶: ۸۲۷)؛ وی مردم را به پرستش خدای یگانه خواند، لیکن قوم او که اغلب از احولان بودند، دعوت وی را اجابت نکردند. نوح (ع) آنها را نفرین کرد. خدا نوح را فرمود که درخت ساجی بکارد و از آن کشتی بسازد. پس از ساخته شدن کشتی عذاب الهی به صورت طوفانی سهمگین نازل شد و تبهکاران را نابود ساخت (ر.ک: طبری، ۱۳۵۶، ج ۳: ۷۳۰). داستان حضرت نوح (ع) در سوره‌های مختلف از جمله سوره مبارکه نوح و هود آمده است.

سلطان‌ولد از این قصه قرآنی برداشتی همسو با تفکر صوفیه ارائه می‌دهد. وی که از مشایخ طریقه مولویه است، خود را چونان نوح (ع) می‌داند که هر که بر کشتی هدایت او سوار شود، نجات یابد و هر که از او اطاعت نکند تباہ گردد:

طوفان چون دریا رسد و این خلق را غرقه کند شینید در کشتی دین با نوح ای یاران ما
طوفان ما دارد خبر از بانظر وز بی‌نظر هست او عدوی کفرتان ماهی در او ایمان ما
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳):

وی معتقد است هر که طوق اطاعت او را بر گردن نیاویزد، در مصائب دنیا غرق خواهد شد:

هر که از این نوح زمان سر کشید غرقه در این آب چو طوفان شده است
(همان: ۸۶)

در نظرگاه ولد پند اولیا چونان کشتی نوح است که سالکان را از غرقه شدن در مادیات نجات می‌دهد و راه رستگاری را به آنها می‌نمایاند: «این جهان طوفان است همه را در خود غرقه کرده است و از خدا دور انداخته پند انبیا و اولیا کشتی نوح است هر که پند ایشان را گرفت و گزید ازین طوفان فنا رهید» (همو، ۱۳۷۶: ۲۶۱). به این دلیل ولد شمس تبریزی را نوح خود دانسته است:

گویم با تو کیست جان؟ شمس حق آن شه شهان نیست چو او در این جهان نوح من است و هود من
(همان: ۳۲۴)

۳-۲-۲- حضرت ابراهیم (ع)

تلمیح به داستان‌های مربوط به حضرت ابراهیم (ع) نیز در غزلیات سلطان‌ولد بسامد زیادی دارد؛ وی با تکیه بر آیه مبارکه «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ» (انبیا/۶۹)^۳، آتش ریاضت را موجب رستگاری انسان و تصفیه وجود او می‌داند:

رو چون خلیل خوش خوش در عشق همچو آتش تا اندر او ببینی صد گلستان معنی
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۴۵)

هوای نفس حجاب راه سالک محسوب می‌شود و تا نفس انسان در آتش ریاضت
گداخته نشود، از این آرایش‌ها پاک نگردد و زنگار تمتعات مادی از آینه قلبش زدوده
نگردد و صورت غیب را نشان ندهد.

سلطان‌ولد گاهی ادعا می‌کند که خداوند به او عنایت کرده و او را چونان خلیل
(ع) محفوظ نگاه داشته است:

هر چه که خواهی می‌کن، با تو مرا نیست سخن چونکه خلیلی نگزد، پای تو را این شررم
(همان: ۲۱۵)

۳-۲-۳- حضرت موسی (ع)

تلمیح به حکایت‌های پیرامون حضرت موسی (ع) در غزلیات سلطان‌ولد بسیار
است که در این مقال مختصراً به آنها اشاره می‌شود:

۳-۲-۳-۱- تلمیح به ید بیضاء

سلطان‌ولد با استناد به آیه شریفه «وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ
سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»^۴ (نمل/۱۲) خود را
موسی دوران و صاحب معجزه ید بیضا می‌داند و از مخالفان می‌خواهد از قدرت معنوی
او حذر کنند:

گوید ولد موسی منم دارد ید بیضا تنم ترسید ای فرعونیان چون شد عصا ثعبان ما
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۸)

۳-۲-۲-۲- تلمیح به عصای موسی

سلطان‌ولد با استناد به آیه «قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى ﴿۱۰﴾ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى»^۵ (طه/۱۹ و ۲۰) معتقد است که قطب وقت چونان موسی(ع) بر کارهای خارق‌العاده توانایی دارد، لیکن ظاهرنگران صورت کار را ببیند و به کنه آن توجه نکنند: مار از تو عصا گردد اگر موسی وقتی لیکن سوی فرعون به جز مار نباشد (سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۳۴)

۳-۳-۲-۳- تلمیح به موسی و شجر

اهل عرفان با اتکا به آیه شریفه «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۶ (قصص/۳۰) انالالحق گفتن حلاج را توجیه می‌کنند؛ چونانکه شیخ محمود شبستری گوید:

روا باشد انالالحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی
(محمد ابراهیم سبزواری، ۱۳۸۶: ۸۳)

«اگر آدم مانند حلاج وجود ظاهری خود را حلاجی کند، می‌تواند بگوید «انالالحق»، وقتی انسان جهت سرمدی خود را می‌گیرد، جهت دیگر وی یعنی عدم، فنا می‌گردد، و جز وجود مطلق هیچ چیز باقی نمی‌ماند. و اما انالالحق کشف راز و اسرار الهی است، وقتی همه عالم این صدا را دارند، وقتی از درختی هم در وادی ایمن صدای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» بر می‌آید، چرا این صدا از حلاج روا نباشد، البته در اینجا صحبت از حلول و اتحاد نیست، بلکه منظور این است که تعیین و محدودیت از وجود مرتفع می‌گردد، و به جز حق، چیزی باقی نمی‌ماند» (ابن ترکه، ۱۳۷۵: ۲۴).

سلطان‌ولد نیز معتقد است وقتی درختی فریاد «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» سر می‌دهد، پس انسان کامل نیز که چونان نی درون تهی است، می‌تواند ندای الهی را بازتاب داده و انالالحق بگوید:

حق نه به موسی ز شجر، گفت چه جویی تو شرر
هستم من خالق تو، هین فکن از دست عصا
چون ز شجر گفت منم، و آن شد مقبول همه
گر ز بشر گوید این، دور مدارش ز عمی
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۸)

۳-۲-۳-۴- تلمیح به داستان موسی (ع) و خضر (ع)

خداوند در سوره مبارکه کهف به داستان موسی و خضر (ع) اشاره کرده است. ارباب احوال خضر را نماد پیر و مرشد و موسی را نماد سالک می‌دانند و این مسأله در آثار طریقه مولویه تبلوری خاص دارد:

بجوی خضر زمان را به عشق چون موسی
که هست آن دل او تخت و عرش الرحمان
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۱۰)

در نظرگاه سلطان ولد فیض معنوی که موسی (ع) از مصاحبت خضر (ع) حاصل کرد، بسیار بیشتر از عبادت‌های ظاهری او بود، زیرا با ملاقات خضر به مرتبه رؤیت رسید و امور نهان بر او آشکار گردید:

هر آنچه یافت ز طاعت کلیم در همه عمر
ز خضر برد فزونتر چو از خودی برخاست
اگر نه پاسخ ارنیش لن ترانی بود
خضر بگفت کنون آن گذشت وقت لفاست
(همان: ۱۰۷)

سلطان ولد منظور از موسی (ع) و خضر (ع) را در آثار خود مولوی و شمس دانسته، گوید: «چنانکه موسی (ع) با قوت نبوت و عظمت رسالت جویای خضر (ع) گشته بود. مولانا نیز قدسنا الله بسره العزیز با وجود چندین فضایل و خصایل و مقامات و کرامات و انوار و اسرار که در دور و طور خود بی‌نظیر بود و مثل نداشت، طالب شمس تبریزی قدس الله سره العزیز بود» (همو، ۱۳۸۹: ۵۳۹).

۳-۲-۳-۵- تلمیح به حکایت موسی (ع) و قارون

خداوند در سوره مبارکه قصص در مورد قارون سخن گفته است. قارون از قوم موسی (ع) بود که ثروت فراوانی داشت، لیکن به مستمندان کمک نمی‌کرد و مکت خود را وسیله‌ای برای برآورده کردن خواهش‌های نفسانی خود ساخته بود. در تفسیر طبری آمده: «پس قارون فرمان نمی‌برد نه از خدای -عزّ و جلّ- و نه از موسی -علیه السّلم-، و زکات بنمی‌داد، تا موسی -علیه السّلم- بدان باز آمد که گفت یا قارون از هر خنبی زر که داری یک دینار بده. و هم بنداد، و با موسی -علیه السّلم- عداوت اندر گرفت تا خدای -عزّ و جلّ- زمین را فرمان بردار موسی -علیه السّلم- کرد. و بفرمود مر زمین را تا قارون را هم با خواسته که داشت فرو برد» (طبری، ۱۳۵۶، ج ۵: ۱۳۱۹-۱۳۲۰).

سلطان‌ولد با نگاهی به حکایت قرآنی حضرت موسی (ع) و قارون از سالکان می‌خواهد که چونان موسی (ع) فقر اختیاری برگزینند و از متاع دنیوی و دل بستگی به آن بپرهیزند:

فقیری را گزین کن همچو موسی مشو بند غنا مانند قارون
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۵۷)

۳-۲-۴- حضرت عیسی (ع)

در غزلیات سلطان‌ولد به حکایات قرآنی پیرامون حضرت مسیح (ع) نیز اشاراتی شده که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود:

۳-۲-۴-۱- تلمیح به عیسی (ع) و دعوی رسالت

سلطان‌ولد با تلمیح به آیه «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^۷ (مریم/۳۰) گوید:

چون عیسی ده روزه دعوی رسالت کرد از سی و چهل کم گو، بگذار تو پنجه را (سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۲)

آنچه در عرصه سلوک عملی حائز اهمیت است، سرسپاری به مرشدی فانی و راه‌پیموده است و این مسأله چندان ارتباطی با سن او ندارد.

۳-۲-۴-۲- تلمیح به معجزات عیسی (ع)

سلطان ولد با تکیه بر آیه شریفه «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أBRِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۸ (آل عمران/۴۹) معتقد است هر کس صفات نفسانی را از وجود خود زائل کند، چونان عیسی (ع) می‌تواند مردگان را زنده نماید:

هر چه که خواهی بشود، و آنچه نخواهی نشود مرده شود زنده چو تو، دست بر آری به دعا (سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۸)

وی همچنین خود را چونان مسیح (ع) می‌داند که می‌تواند کوری باطنی افراد را مداوا کند:

من عیسی خوش خویم، رنجور همی جویم تا رنج شفا گردد، تا کور شود بینا (همان: ۱۹)

یا انسان کامل را کسی می‌داند که چون عیسی (ع) مرغهای فکر را پران می‌کند: ای از دمت چو عیسی، مرغان فکر پران چوبی ز دست موسی، ثعبان چرا نباشد؟ (همان: ۱۴۴)

۳-۲-۴-۳- تلمیح به عروج عیسی (ع)

در سوره نساء آمده است: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنْ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ

عَلِمَ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^۹ (نساء/ ۱۵۷ و ۱۵۸). سلطان‌ولد با اتکا به این آیات خود را چون عیسی (ع) عروج کننده به سماوات می‌پندارد:

منم آنکس که چو عیسی بپریدم به سماوات چو خور و ماه روانم به سوی برج سعادات
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۹۸)

و گاه خود را عیسی کیوان می‌نامد:

سر مکش از راه هین، ترس از این شاه دین راست برو بر زمین، عیسی کیوان منم
(همان: ۲۲۱)

۳-۲-۵- حضرت محمد (ص)

سلطان‌ولد نه تنها در غزلیات خود به اقوال و احادیث حضرت محمد (ص) اشاره کرده است، بلکه به حکایت‌های قرآنی مربوط به آن حضرت نیز پرداخته است:

۳-۲-۵-۱- محمد (ص) و غار ثور

سلطان‌ولد با تکیه بر آیه «إِلَّا تَتَّصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^{۱۰} (توبه/ ۴۰) محمد (ص) و حضرت حق را دارای اتحاد شأنی و نوری می‌داند. «در حقیقت احد و احمد در وجود عینی متحدند، چه، آنچه خداوند از ظهورات و بروزات و اسماء حسنی و صفات علیا در مقام ذات غیب‌الغیوبی داشت، به مقتضای «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، به حسب تعلیم کونی و وجودی در مقام انسان کامل ودیعه گذاشت» (محمد ابراهیم سبزواری، ۱۳۸۶: ۸۰).

بنابراین حضرت محمد (ص) هر چند از کفار به غار ثور پناه برد، لیکن با خداوند

اتحاد نورانی دارد:

محمد را احد می‌دان اگر چه گریزان‌ش درون غار بینی
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۴۴۵)

۳-۲-۶- حضرت یعقوب و یوسف (ع)

در غزلیات سلطان‌ولد به حوادث مربوط به یوسف و یعقوب (ع) نیز اشاره شده است:

۳-۲-۶-۱- تلمیح به حادثه یوسف (ع) و چاه

سلطان ولد با تلمیح به آیه: «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»^{۱۱} (یوسف/۱۹) گوید:

چاه است یقین جاهش، فانی است خور و ماهش زین پستی چه سرزن، چون یوسف رو بالا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۳)

گاه با تلمیح به این داستان، روح خود را یوسف چاهی دانسته است:

در دلو چون برآمد از چاه یوسفم کی باز بازگونه به زندان چه روم
(همان: ۲۴۰)

و بیرون آمدن از چاه تن را موجب رسیدن به سروری و پادشاهی می‌داند:
خیز ز چاه تن برآ، تا که روی در آن سرا همچو که یوسف رسد، ملکت مصر رایگان
(همان: ۳۲۰)

۳-۲-۶-۲- تلمیح به پیرهن یوسف (ع) و بوی آن

سلطان ولد با تلمیح به آیات «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَآتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ * وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُون»^{۱۲} (یوسف/ ۹۳ و ۹۴) خطاب به مرشد و پیر خود گوید:

یعقوب توام ببخش دیده چون یوسف از آن قمیص و بویت
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۸۳)

و گاهی بوی ولی خدا را بدون پیراهن استشمام می‌کند:
بوی آن رخسار خوب یوسفی دائماً بی‌پیرهن می‌آیدم
(همان: ۲۵۰)

۳-۲-۶-۳- یعقوب (ع) و فراق یوسف (ع)

خداوند در سوره یوسف آورده: «تَوَكَّلْ عَلَيْنَا يَا أَيُّهَا الْيُوسُفُ وَابْتَغِ الْوَعْدَ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ» (یوسف/۸۴). سلطان‌ولد با تلمیح به این آیه یوسف حسن را چونان یعقوب در فراق معشوق گریان و نالان توصیف می‌کند:
ای یوسف حسن از فراق در ناله و گریه‌ام چو یعقوب
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۶۴)

علاوه بر مواردی که اشاره شد، سلطان‌ولد، شمس تبریزی را یوسف زمان خود می‌داند:

حیات جمله جانهاست شمس تبریزی ز دل محب وی آید گر مسلمانید
وی است یوسف اگر طالبش چو یعقوبید وی است موسی جان در وفا، چو عمرانید
(همان: ۱۴۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۳-۲-۷- سلیمان (ع)

سلطان‌ولد در خصوص حضرت سلیمان(ع) نیز تلمیحاتی دارد:

۳-۲-۷-۱- تلمیح به داستان سلیمان (ع) و مور

سلطان‌ولد با تلمیح به آیه «حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^{۱۴} (نمل/۱۸) اذعان

می‌کند که پیروی از مشایخ طریقت انسان‌های خرد را چونان سلیمان (ع) عزت و شکوه می‌بخشد و به عالم برین هدایت می‌کند:

زو مور سلیمان شد، زو چشمه چو عمان شد زو این تن خاکی‌ام، پیران سوی گردون شد
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۴۹)

ولد به اهل سلوک توصیه می‌کند که چونان مور به تعلقات دنیایی سر فرو نیاورند و به عالم عقیبی روی آورند:

پی آن دانه هم‌چو مور مدو سوی انبار رو سلیمان‌وار
(همان: ۱۸۱)

۳-۲-۷-۲- دیو و خاتم سلیمان (ع)

در حکایات پیرامون سلیمان (ع) آمده است که صخر جنی خاتم او را ربود و چندی به جای او پادشاهی کرد، اما بنی‌اسرائیل به اعمال او شک کردند. «وقتی آن شیطان مشاهده کرد که مردم به او مشکوک شده‌اند، فرار کرد و انگشتر سلیمان را در دریا افکند، خداوند ماهی را فرستاد تا انگشتر را ببلعد و بنی‌اسرائیل تا چهل روز در جستجوی سلیمان (ع) بودند، از آن طرف سلیمان در ساحل دریا به صیادی رسید و به او پیشنهاد کمک کرد، بعد از صید، صیاد یکی از ماهیهای صید شده را به جای مزد به او داد و وقتی سلیمان شکم ماهی را شکافت، انگشتر خود را در آن دید و آن را به دست کرد و همان دم همه شیاطین و جنّ و انس و وحوش و طیور نزد او حاضر شدند، سلیمان بر تخت خود نشست و آن شیطان متقلب و اعوان و انصار او را فرا خواند و همگی را در بند کرد، بعضی را در قعر دریا و بعضی را در دل صخره‌ها حبس نمود و این اعمال را به وسیله تسلط بر اسماء الهی انجام می‌داد و آن شیاطین تا روز قیامت در عذاب و حبس هستند» (جزائری، ۱۳۸۱: ۵۳۰).

سلطان ولد معتقد است که شیطان را توان تسلط بر او نیست، چرا که سلیمان زمان یاور اوست:

دیو شود دور ز کوی و درت چونکه به یاریت سلیمان رسید
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۲۲)

وی همچنین خود را مانند سلیمان (ع) می‌داند که می‌تواند خاتم را از دیو بگیرد:
گر چه دیو از من ستد خاتم به طراری چه غم هم کنون بازش ستانم، چون سلیمان آمدم
(همان: ۲۲۷)

۳-۲-۸- یونس (ع)

یونس بن متی (ع) یا ذوالنون (صاحب ماهی) که خداوند او را به جانب اهل نینوا فرستاد تا آنها را به راه راست هدایت کند، لیکن این قوم به سخن حق او گوش ندادند و یونس (ع) آنها را نفرین کرد، اما قوم او هنگامی که نشانه‌های عذاب را مشاهده کردند، توبه نموده و ایمان آوردند. با این تمهید خدا عذاب را از آنان برداشت و یونس (ع) از میان‌شان خارج گشت و به بلیه بلعیدن ماهی دچار شد که با تضرع و زاری از شکم ماهی نجات یافت. در قرآن کریم آمده است: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۰} (انبیاء/ ۸۷ و ۸۸).

سلطان‌ولد در غزلیات خود به این داستان قرآنی اشاره کرده است:

در بندگی شاهی بین، یونس در این ماهی بین شمع که شد خورشید و مه پروانه‌ام پروانه‌ام
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۳۹)

وی همچنین یونس روح را از ماهی تن آزاد و به عالم برین هدایت می‌کند:
چو یوسف برشدم از قعر چاهی چو یونس سرزدم از بطن حوتی
(همان: ۴۵۷)

در نگرگاه سلطان ولد روح انسان مانند حضرت یونس (ع) است که در درون ماهی تن به اسارت درآمده و تنها تسبیح و ذکر خداوند می‌تواند او را رها کند: «تن چون ماهی است و عالم چون دریا و جوهر آدمی چون یونس؛ چنان که یونس (ع) از شکم ماهی به تسبیح رهید، تو نیز در تن اگر مسبح باشی، جوهر ایمانت خلاص یابد و اگر غفلت ورزی در شکم ماهی تن هضم و نیست شوی» (همو، ۱۳۸۹: ۳۴۸).

۳-۳-۳- اقتباس از آیات قرآن

سلطان ولد در غزلیات خود جهت تبیین مفاهیم عرفانی از آیات قرآن اقتباس‌هایی انجام داده است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود:

۳-۳-۱- اقتباس‌های قرآنی مربوط به سلوک عرفانی

اقتباس‌های ولد از آیات قرآن نشان از تسلط بی‌بدیل او به کلام وحی است. در اقتباس‌های قرآنی وی گاهی تشبیهات قرآنی نیز دیده می‌شود؛ چونان «پرده‌ مازاغ بصر» و «شراب اوحی». ولی آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند، مفاهیم عرفانی موجود در اقتباس‌های قرآنی او در عرصه غزل است.

۳-۳-۱-۱- بازگشت به اصل (وطن اصلی)

بازگشت به اصل از موضوعاتی است که در غزلیات سلطان ولد با نگرگاه قرآنی تحلیل و تبیین شده است:

۳-۳-۱-۱-۱- اقتباس از آیه «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸). «گفتیم فرو روید همگنان از بهشت، همگنان بهم، اگر به شما آید از من، پیغامی و نشانی، هر که پی برد به پیغام و نشان من، بیمی نیست و ریشان که این کردند، و فردا هیچ اندوهگین نباشند».

سلطان ولد معتقد است ارواح انسانی پیش از آنکه مقید به آب و گل گردند، هفتصد هزار سال در دریای رحمت حق غرق بودند و خداوند برای آزمایش آنها به دنیا رهسپارشان کرد تا گوهر وجودی هر کسی آشکار گردد: «جان‌ها پیش از تنها به هفتصد هزار سال چون ماهیان زنده در دریای رحمت حق می‌بودند. از حق - تعالی - ندا رسید که: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، همه در جواب گفتند: قَالُوا بَلَى، بلی‌ها ظاهراً اگرچه یکسان نمود در حقیقت یکسان نبود. حق - تعالی - روا نداشت که دون و اعلی را یکسان دانند و شبه و در را به یک بها خرند، پس فرمود که: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً، ای جان‌ها که «بلی» گفتید ازین ممالک جان‌بدان جهان خاکدان روید که محک است و جهت ابتلا و امتحان ساخته شده است؛ تا بر آن محک نقد از قلب جدا شود و ممتاز گردد (همو، ۱۳۷۶: ۲۴). سلطان‌ولد با اقتباس از آیه شریفه «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً» از خداوند می‌خواهد که بندگان خود را به عالم برین بازگرداند:

ماهیان را ز اهبطوا به زمین چون فکندی به خویششان خوان باز
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۹۵)

۳-۳-۱-۱-۲- اقتباس از آیه «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (انسان/۲۱)، «زورین جامه ایشان جامه‌های سندس سبز و دیبای ستبر و زیور کنند بر ایشان دستینه‌های سیمین و آشامانند ایشان را خداوند ایشان شرابی پاک».

سلطان‌ولد با اقتباس از آیه مذکور مخاطبان را به نوشیدن می‌روحانی و عشقبازی با جمال جانان دعوت می‌کند و از آنان می‌خواهد ظواهر را رها سازند و به سوی مغز حقیقت بشتابند:

بخور شراب طهور و ز عشق جوی سرور گذر ز نقش و قشور و برو به سوی لباب
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۶۰)

۳-۳-۱-۲-بی توجهی به غیر حق

اقتباس از آیه «ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى» (نجم/۱۷)، «چشم [رسول (ص)] کژ نشد و از راست دیدن در نگذشت».

اهل عرفان نازل شدن آیه «ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى» را نشان علو مقام و مرتبه پیامبر (ص) می‌دانند: «رسول- علمم- مجمع آداب ظاهر و باطن بود، زبان قرآن مقرر این حال است: قال الله تعالی: «ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى» و این موهبتی خاص است مر رسول را- علمم- که هیچ موجود را با وی مجال اشتراک نیست، از بهر آنکه در مکتب «ادب‌بنی ربی فاحسن تأدیبی» کمالیت استقامت حاصل کرده بود، و عرصه سینه به نور مکارم اخلاق منور کرده، و عیار اخلاص بر محک امتحان پادیدار آورده» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۲۲).

سلطان ولد با اقتباس از این آیه همت پیامبر (ص) را بالاتر از آن می‌داند که به دوکون سر فرو آورد:

همت عالیش در آن جستجو پرده مازاغ بصر ساز کرد
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۱۲۰)

۳-۳-۱-۳-سالک و الهام حق

اقتباس از آیه «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدَهُ مَا أَوْحَىٰ» (النجم/۱۰)، «آگاهی او کند به رهی خویش آنچه او کند».

انسان‌ها به اندازه صفای باطن و صقالت روحی خود می‌توانند از الهام الهی برخوردار شود؛ همایی گوید: «حقیقت وحی و الهام ... اختصاص به طبقه انبیا و رسولان ندارد؛ بلکه سایر افراد بشر نیز کم و بیش به قدر صفای روح و حدت ذكاء و قوه فراست از آن خاصیت بهره مندی دارند؛ و بدیهی است که مردان حق و عارفان واصل بیش از دیگر طبقات خلق از این موهبت برخوردارند» (همایی، ۱۳۸۵، ج: ۱، ۲۸۲).

سلطان ولد بر آن است که سالک باید در سحرگاه دل خود را مرکز الهام الهی قرار دهد:

ز بامداد سبک ناشتا و صافی و پاک خوریم همچو ملایک شراب اوحی را
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳)

۳-۱-۳-۴- دوام عشق

اقتباس از آیه «و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (زمر/۶۸)، «و دردمند در صور، مرده بیفتند از آن آواز هر که در آسمان و زمین کس است، مگر او که خدا خواهد، پس آن گه دردمند در صور دمیدنی دیگر، آن گه ایشان بر پای خاسته باشند همگان ایستاده می‌نگرند».

سلطان‌ولد با اقتباس از این آیه دائمی بودن عشق خود را به تصویر می‌کشد:
ز نفخ صور چون از گور خیزم قیامت در ز سر گیرم هوایت
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۸۲)

۳-۱-۳-۵- مشاهده حق

اقتباس از آیه «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي...» (اعراف/۱۴۳)، «و چون موسی آمد هنگامی را که نام زد کرده بودیم و سخن گفت خدای او با او [بی‌ترجمان] موسی گفت: خداوند من! با من نمای تا نگرم. خداوند گفت اکنون نه بینی مرا لکن به کوه نگر اگر کوه آرمیده بماند بر جای خویش پس آن گه مرا بینی».

سلطان‌ولد جواب «لَنْ نَرَانِي» از جانب حضرت حق را حاصل از غیرت او می‌داند:

رسته ز نور حقی، همچو شعاع از خور وز غیرت حق آمد، این قول لن ترانی
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۴۰۰)

البته منع دیدار از جانب خداوند از بخل نبود، بلکه عین جود و بخشش محسوب می‌شد: «منع دیدار موسی را در آن حالت از جود بود نه از بخل، فرمود به موسی آن منع از غایت جود است، بهر باوری در کوه طور نگر که از تجلی من چون ذره‌ذره شد. چون موسی - علیه السلام - در کوه نظر کرد از هیبت بی‌هوش گشت» (همو، ۱۳۷۶: ۹۰).

سلطان ولد به سالکان توصیه می‌کند که چونان موسی (ع) در تجلی خداوند تازند و از منع دیدار خداوند نیندیشند:

می‌تاز در تجلی، بر طور همچو موسی مندیش از آنکه گوید معشوق لن ترانی
(همو، ۱۳۶۳: ۴۰۲)

۳-۲-۳- اقتباس‌های قرآنی مربوط به توحید (وحدت وجود)

ولد در اثبات مبحث «وحدت وجود» نیز از آیات قرآن اقتباس‌هایی دارد:
اقتباس از آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید/۳)،
«اوست آن پیشین و پسین، و آشکارا و نهان، و او به همه چیز داناست».

این آیه از جمله آیاتی است که از آن در تبیین وحدت وجود استفاده می‌شود: «توحید در نزد اهل حقیقت وجود مطلق است؛ یعنی مطلق وجود که از آن تعبیر به حق می‌شود و مفاد آن این است که یک‌پارچه نظام هستی بی‌کران یک حقیقت صمد است، و به عبارت دیگر خداست که خدایی می‌کند. این توحید یکی دیدن است، و تعبیر قرآن کریم در بیان این توحید چنین است که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» یعنی همه اوست و او همه است. از این وجود مطلق در زبان اهل عرفان تعبیر به وحدت شخصیه وجود می‌شود که نظام هستی یک شخص است و آن خداست که خدایی می‌کند» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ج ۵: ۷۴).

ولد نیز تفسیری همسو با وحدت‌گرایان در این مورد ارائه داده است:
گفت خدا با رسول، حالت قرب و قبول نیست کسی در وجود، ظاهر و باطن منم
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۲۲۱)

۳-۳-۳- اقتباس‌های قرآنی مربوط به انسان کامل

پیش از این اشاره شد که مبحث «انسان کامل» در بین ارباب قلوب و عرفای اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ ولد نیز در تبیین و توضیح این نظریه از آیات قرآن اقتباس‌هایی دارد:

۳-۳-۳-۱- اقتباس از آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/۳۱)، «آن‌گه در آدم آموخت نام‌های همه چیز، آن‌گه نمود آن چیزها همه فرا فریشتگان. گفت ایشان را خبر کنید مرا بنام‌های آن چیزها که چیست اگر می‌راست گویند که به خلافت شما سزاوارتراید از وی».
در اندیشه سلطان‌ولد دل انسان کامل خانه خداست و او اسماء الهی را از معشوق برین آموخته است:

سینه او خانه حق، خواننده ز حق درس و سبق گشته میسر او را، جمله علوم اسما
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۷)

سالک با رسیدن به مرتبه فنا و پای گذاشتن به مقام بقا، قلبی غیب‌نما پیدا و آگاهی تمام از جامعیت اسمای الهی حاصل می‌کند (شاه داعی شیرازی، ۱۳۷۷: ۲۸۶).

سلطان‌ولد خود را واقف بر اسماء الهی می‌داند:

آدم منم تو بنگر، منگر به نقش پیکر از من بجو برادر، جمله علوم اسما
(همان: ۲۵)

۳-۳-۳-۲- اقتباس از آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ

سَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء/۱۵)، «ایشان که فریشتگان ایشان را می‌میرانیدند [بر کفر]، و ایشان ستمکاران بر خود، گفتند فریشتگان ایشان را، شما در چه بودید [که به هجرت نیامدید، و به جنگ رسول خدا آمدید؟]، جواب دادند که ما درمانده بودیم و بیچاره، [و گرفتگان بودیم در مکه و نتاوستیم به اظهار اسلام]، فریشتگان گفتند: زمین خدا بر شما فراخ نبود؟ که هجرت کردید شما در سیبیل خدا، ایشانند که مأوای ایشان دوزخ است، و بد شدنگاهی است».

ارض واسع در منظر سلطان ولد، ارض معنوی است که اولیای الهی در آن سیر می‌کنند؛ ولد این سرزمین را با عباراتی پارادوکسی توصیف کرده است:

ور نه مارا در جهان بی‌نشان هست جولان هر دمی با اولیا
در زمینی کان ندارد رنگ و بو ارض واسع خوانده است آن را خدا
بی‌بهار و بی‌دیی سبز است و خوش گلشن و باغش همیشه با نوا
زندگی در زندگی بی‌مردگی باده‌های بی‌خمار جان فزا
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۵۰)

۳-۳-۳- اقتباس از آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲)، «ما عرضه کردیم امانت دین، بر آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها، باز نشستند از برداشت آن [و کژ رفتن در آن و راست باز نیامدن در آن]، و ترسیدند از آن [و تاوان آن]، و آدم فرا ایستاد و در گردن خویش کرد، که این آدمی ستمکار و نادان است تا بود».

سلطان‌ولد با اقتباس از آیه فوق، انسان کامل را حامل امانت الهی می‌داند:

نپذیرفت آسمان از حق امانت تو آن را حاملی می‌نوش می‌را
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۵۶)

به دیگر سخن: «انسان کامل خلیفه‌الله و حامل امانت الهی و واسطه فیض باری - تعالی - و قلب عالم و مطاف عرشیان و مظهر تمام نمای أسماء حسناى الهی بلکه خود اسم أعظم، و تنها اوست که اجازهٔ ورود به دایره وصف خدای سبحان و حق توصیف ذات حق تعالی را دارد» (حیدر آملی، ۱۳۸۲: ۳۰).

سلطان ولد امانت را ولایت الهی می‌داند که از طرف حق به انسان کامل عطا شده است. گاهی نیز سماع روحانی را امانت الهی دانسته است:

سماع ماست آن نادر امانت نپذیرفت آن امانت را جز انسان
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۵۲)

۴- نتیجه‌گیری

بهاء‌الدین سلطان ولد فرزند ارشد مولانا جلال‌الدین و یکی از اقطاب اندیشمند طریقهٔ مولویه است که نقش بسیار مهمی در رشد این سلسله و تبیین و تشریح تفکر خداوندگار داشته است. تسلط بی‌بدیل او بر معارف قرآنی - روایی ریشه در محیط پربار خانوادگی و مصاحبت و تلمذ در نزد افراد صاحب‌نظر در این زمینه دارد. سلطان ولد خود را مفسر قرآن می‌داند و از مریدان می‌خواهد که به تفسیر اهل ظاهر و قعی نهند، چرا که این افراد از پوستهٔ ظاهری الفاظ فراتر نرفته و نتوانسته‌اند عمق تعالیم آیات الهی را دریابند، بر خلاف اولیای الهی که به علت رسیدن به مرتبهٔ فنا و تمکین در مقام بقا به اسرار نهفته در قرآن کریم واقف شده‌اند.

غزلیات سلطان ولد به علت صبغهٔ تعلیمی که در آنان دیده می‌شود، بسیار متأثر از آیات و حکایات قرآنی و گفتار معصومان (ع) هستند و ولد در جای جای غزلیات به صورت تلمیح و اقتباس از آیات قرآن بهره برده است.

سلطان ولد با اتکا به آیات وحی مفاهیم عرفانی و معرفتی را تبیین می‌کند و در بسیاری از موارد برداشت‌های نابیی از این ودایع الهی ارائه می‌دهد که حاصل ژرف‌نگری

او در مباحث قرآنی است. به عنوان نمونه با تلمیح به آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، منظور از عرش را دل انسان و منظور از نعلین را آیه شریفه «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» خودی و انانیت می‌داند. علاوه بر این استفاده از قصص و حکایات قرآنی در تفسیر و تبیین مفاهیم عرفانی از دیگر وجوه تأثیرپذیری از قرآن کریم در غزلیات ولد است. ولد گاهی همسو با حوادث طریقه مولویه از حکایات قرآنی بهره می‌گیرد و خود را با انبیای عظام الهی مقایسه می‌نماید و خود را «نوح زمان» «عیسی کیوان»، «موسی دوران» یا «سلیمان» می‌نامد که این مسأله ریشه در تفکر عرفانی او و موقعیت اجتماعی طریقه مولویه دارد.

سلطان ولد همچنین با اقتباس از آیات قرآن از لونی دیگر به آنان می‌نگرد؛ به عنوان نمونه با اقتباس از آیه صد و چهل سورة اعراف، «لَنْ تَرَانِي» گفتن حق را ناشی از کمال غیرت او می‌داند و یا با اقتباس از آیه هفتاد و دو سورة احزاب امانت الهی را، ولایت یا سماع روحانی می‌شمارد.

در کل می‌توان گفت بهره‌گیری از آیات و حکایات قرآنی از خصوصیات سبکی در غزلیات سلطان ولد است که بسامد بسیار زیاد و کاربردی معنادار دارند. ولد برای تبیین مهمترین اصول عرفانی مانند وحدت وجود، انسان کامل، سیر و سلوک عرفانی و ... به تفسیر و تأویل آیات قرآن می‌پردازد و با استفاده از دو آرایه تلمیح و اقتباس هنری‌ترین برداشتها را از آنان ارائه می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱- این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «بررسی تحلیلی سبک غزل‌پردازی سلطان‌ولد با نگاهی به دیوان کبیر مولانا» است که به صورت تفاهم‌نامه بین صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور INSF و دانشگاه یزد در حال انجام است.

۲- ترجمه آیات قرآن از کتاب «کشف‌الأسرار و عدة الأبرار» است.

۳- گفتیم ای آتش، سرد گرد و سلامت بر ابراهیم.

کارکردهای عرفانی تلمیحات و اقتباس‌های قرآنی سلطان‌ولد در عرصه غزل ۷۹

۴- دست خویش در جیب خویش کن تا بیرون آید سپید بی‌پسی [شو] با نه نشان، به فرعون و قوم او که ایشان قومی‌اند از طاعت بیرون.

۵- الله -تعالی- فرمود او را بیفکن [آن عصا را ای موسی] بیفکنند آن‌را، پس چون در نگرست آن را ماری دید نهیب می‌برد.

۶- چون آمد موسی به آن آتش آواز دادند او را از کران رودبار از سوی راست در آن جایگاه با برکت [و آفرین کرده بر آن] از آن درخت [سدره] [خواندند] که یا موسی من الله‌ام خداوند جهانیان.

۷- عیسی گفت [انگه که در گهواره بود شیرخواره] من بنده الله تعالی‌ام، مرا دین داد و کتاب، و مرا پیغامبر کرد.

۸- و پیغامبری به بنی‌اسرائیل. که من به شما آمدم و نشانی آوردم از خدای شما- که شما را آفرینم از گل چون سان مرغ. آن‌گه دم در آن، تا مرغی بود. به خواست خدا و فرمان وی به مرغ و دستوری او مرا. و بی‌عیب کنم اکمه و پیس را و زنده کنم مردگان را به دستوری خدا و شما را خبر کنم که به خانه چه خورده‌اید و در خانه خویش چه باز نهاده‌اید درین نشانی است شما را بر راستی و استواری من اگر گرویدگانید.

۹- و گفتار ایشان که ما کشتیم عیسی را پسر مریم، آن رسول خدا، و نکشته‌اند او را، و بردار نکرده‌اند او را، لکن مانند صورت وی بر مردی افکندند و آن مرد را بردار کردند، و اینان که در او مختلف شده‌اند، در کار عیسی [از کشتن و صلب وی] خود بشک‌اند، ایشان را به آن هیچ دانش نیست، مگر بر پی‌پنداشت رفتن، او را نکشته‌اند بی‌گمانی. بلکه خدای وی را بر برد به سوی خود بر، و خدای توانا دانا است همیشه‌ای.

۱۰- اگر یاری ندهید رسول را، خدای سبحانه و تعالی یاری داد او را، آن‌گه که بیرون کردند او را کافران، دوم دو تن آن‌گه که هر دو در غار بودند، آن‌گه که یار خویش را گفت [ابو بکر]، اندوه مدار که خدای با ماست.

۱۱- آمد کاروانی، و فرستادند آب جوی و آب ساز خویش، و دلو در چاه گذاشت، گفت ای شادیا مرا، آنکه غلامی، و او را پنهان کردند [از کاروانیان] و بضاعتی ساختند، و الله دانا بود بهر چه می‌کردند.

۱۲- ببری این پیراهن من، آن را بر روی پدر من افکنید، تا با بینایی آید، و کسان خویش همه به من آرید. چون کاروان گسسته گشت از مصر، پدر ایشان یعقوب گفت [بر سر هشت روزه راه]، من بوی یوسف می‌یابم، اگر شما مرا نادان و نابکار گوی نخوانید.

۱۳- و برگشت یعقوب از فرزندان خویش [و تنها شد]، گفت ای دردا و اندوها بر یوسف، و چشمهای وی سپید گشت از گریستن به اندوه، و او در آن اندوه خوار و بی‌طاعت.
۱۴- تا هنگام برگذشت بر رودکده مورچه گفت: سالار آن لشکر مورچه، ای مورچگان در روید در جایگاه‌های خویش شما را فرو نشکنند سلیمان و سپاه او و ایشان بی‌آگاه که ندانند.
۱۵- یاد کن آن مرد ماهی را، که خشمگین برفت، پنداشت و ندانست که ما بر او چه چیز تقدیر کرده‌ایم. تا بانگ در گرفت در تاریکی شب، [و دریا و ماهی] که نیست خدایی جز تو، پاکی تو را [از ستمکاری]، من از ستمکارانم. آواز دادن او را پاسخ کردیم، و برهانیدیم او را از آن تنگی و دشواری. و هم چنان گرویدگان را رهانیم.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ترکه، صائن‌الدین علی، (۱۳۵۱)، چهارده رساله فارسی، به اهتمام سید علی موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی، تهران: تقی شریف رضایی.
۳. _____، (۱۳۷۵)، شرح گلشن راز، به اهتمام کاظم دزفولیان، تهران: آفرینش.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ه.ق.)، لسان العرب، به اهتمام جمال‌الدین میردامادی، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دارصادر.
۵. افلاکی، شمس‌الدین احمد، (۱۳۶۲)، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیجی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
۶. پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۵)، داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. تقوی، نصرالله، (۱۳۱۷)، هنجار گفتار، تهران: چاپخانه مجلس.

۸. جزائری، نعمت‌الله بن عبد‌الله، (۱۳۸۱)، قصص الأنبياء (قصص قرآن- ترجمه قصص الأنبياء جزائری)، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران: فرحان.
۹. حسن‌زاده آملی، حسن، (۱۳۷۸)، ممد‌الهمم در شرح فصوص‌الحکم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۱۰. _____، (۱۳۸۱)، هزار و یک کلمه، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب.
۱۱. حیدرآملی، سید بهاء‌الدین، (۱۳۸۲)، انوار الحقیقه و اطوار الطریقه و اسرار الشریعه، به اهتمام سید محسن موسوی تبریزی، قم: نور علی نور.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴)، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مرتضوی.
۱۳. زاهدی، زین‌الدین (بی‌تا) علم‌البلاغه، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
۱۴. زبیدی، محمد مرتضی حسینی، (۱۴۱۴ ه.ق.)، تاج العروس من جواهر القاموس، به اهتمام هلالی علی و علی شیری، بیروت: دارالفکر.
۱۵. سپهسالار، فریدون بن احمد، (۱۳۸۸)، رساله سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار، به تصحیح محمد افشین وفایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۶. سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۸۹)، ابتدا نامه، به تصحیح محمدعلی موحد و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۷. _____، (۱۳۷۶)، انتهای نامه، به تصحیح محمدعلی خزانه دارلو، تهران: انتشارات روزنه.
۱۸. _____، (۱۳۵۹)، رباب‌نامه، به تصحیح علی سلطانی گردفرامرزی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی مک گیل.
۱۹. _____، (۱۳۶۳)، مولوی دیگر بهاء‌الدین محمد بلخی، به تصحیح حامد ربانی و مقدمه سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.

۲۰. سهروردی، شهاب‌الدین ابوحفص، (۱۳۷۵)، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱. شاه داعی شیرازی، محمود، (۱۳۷۷)، *نسایم گلشن*، به اهتمام پرویز عباسی داکانی، تهران: الهام.
۲۲. شمس تبریزی، محمد بن علی، (۱۳۹۱)، *مقالات شمس تبریزی*، به تصحیح محمد علی موحد، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
۲۳. شمیسا، سیروس، (۱۳۶۶)، *فرهنگ تلمیحات*، تهران: فردوس.
۲۴. _____، (۱۳۸۱)، *نگاهی تازه به بدیع*، چاپ چهارم، تهران: فردوس.
۲۵. صادقیان، محمد علی، (۱۳۸۸)، *زیور سخن در بدیع فارسی*، چاپ دوم، یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
۲۶. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۶)، *ترجمه تفسیر طبری*، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: توس.
۲۷. عبدالعظیم خان، میرزا، (۱۳۰۸)، *کتاب البدیع*، چاپ دوم، تهران: چاپخانه فردوسی.
۲۸. عین‌القضات همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن ابی‌بکر، (۱۳۴۱)، *تمهیدات*، به اهتمام عقیف عسیران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۹. غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۸۶)، *ترجمه احیاء علوم الدین*، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به اهتمام حسین خدیو جم، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۰. قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۴۱۲ ه.ق)، *قاموس قرآن*، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، *ترجمه رساله قشیری*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۲. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۷۳)، *زیباشناسی سخن پارسی (بدیع)*، چاپ دوم، تهران: مرکز.

۳۳. محمد ابراهیم سبزواری، (۱۳۸۶)، شرح گلشن راز، به اهتمام پرویز عباسی داکانی، تهران: علم.
۳۴. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۳ الف)، کلیات شمس یا دیوان کبیر، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۵. _____ (۱۳۶۳ ب)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
۳۶. میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف‌الأسرار و عده الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
۳۷. هجویری، علی بن عثمان جلابی، (۱۳۸۷)، کشف‌المحجوب، به تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: سروش.
۳۸. همایی، جلال‌الدین، (۱۳۸۲)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ بیست و یکم، تهران: هما.
۳۹. _____ (۱۳۸۵)، مولوی‌نامه: مولوی چه می‌گوید؟، چاپ دهم، تهران: هما.
۴۰. یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- (ب) مقالات:
۱. خاکپور، محمد، (۱۳۹۶)، «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرفات وی در آن»، فصلنامه بهار ادب، سال دهم، شماره اول، صص ۷۵-۹۲.
 ۲. شعبانی آزاد، حسن، احمد رضا یلمه‌ها، (۱۳۹۷)، «بررسی تأثیر مضامین قرآنی در دیوان شعر ابراهیم گلشنی بردعی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی - قرآنی، سال ششم، شماره اول، صص ۱-۲۱.

۳. صباغی، علی، حسن حیدری، (۱۳۹۶)، «تلمیح، از سرقت ادبی تا صنعت ادبی: بررسی تلمیح در منابع بلاغی»، مجله فنون ادبی، سال نهم، شماره سه، صص ۱-۱۲.
۴. عالی محمودی، امیدوار، مهدی نوریان، محمد فشارکی، (۱۳۹۶)، «بررسی تلمیح و اقتباس مضامین قرآنی و احادیث نبوی در مثنوی نه سپهر امیرخسرو دهلوی»، مجله فنون ادبی، سال نهم، شماره دوم، صص ۳۳-۵۲.
۵. عرفانی، مصطفی، مهدی ماحوزی، (۱۳۹۱)، «جایگاه تشبیهات تلمیحی در ساختار غنایی شعر استاد حمیدی شیرازی»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، سال هشتم، شماره سیزدهم، صص ۲۷-۶۲.
۶. غفوری، رضا، (۱۳۹۶)، «دفتر دلگشا و تلمیحات شاهنامه‌ای آن»، مجله کاوشنامه یزد، سال هجدهم، شماره سی و چهار، صص ۹-۳۶.
۷. مشیدی، جلیل، (۱۳۸۴)، «نگاهی به برخی تلمیحات توحیدی و نبوی شعر کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی»، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال سوم، پاییز و زمستان، صص ۱۲۹-۱۴۲.